ويژگي هاي جريان نفاق در عصر نبوي(صلي الله عليه وآله)

محمّدموسي نوري

مقدّمه

از جريانات بسيار مهم صدر اسلام جريان نفاق بود كه كارشكني ها، توطئه ها و دسيسه هايش در عرصه هاي گوناگون عليه جامعه نوپاي اسلامي بخش بزرگي از گرفتاري هاي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) را تشكيل مي داد.

از سويي جريان نفاق پديده اي است كه اختصاص به عصر پيامبر(صلي الله عليه وآله) ندارد بلكه هر جامعه نوپا و انقلابي را از درون مورد تهديد قرار مي دهد، از اين رو، شناسايي اين جريان در صدر اسلام مي تواند به عنوان مسئله روز جوامع اسلامي نيز مطرح باشد تا از شناخت ويژگي هاي اين جريان در صدر اسلام براي مبارزه با روح نفاق و خطوط كلي منافقان در جوامع اسلامي امروز بهره گيرد.

در اين نوشتار با استناد به آيات قرآن و منابع تاريخي و روايي ضمن بررسي علل و عوامل پيدايش نفاق در جامعه، به بيان ويژگي هاي اين جريان در عصر رسالت پرداخته ايم.

1. تعريف نفاق

الف. معناي لغوي

نفاق در كاربرد اسلامي آن به معناي پنهان كردن كفر و تظاهر به اسلام است كه براي اولين بار به اين معنا در قرآن كريم و احاديث به كار برده شده است.

اما ريشه اين واژه كه در كتب لغت در غير اين معناي اسلامي به كار برده شده متعدد است از جمله: به معناي رونق يافتن معامله، كثرت مشتري، رايج شدن بازار، شيوع مرگ و

موت1 به معناي فاني شدن و به سر رسيدن2 به معناي كانال و تونل زيرزميني كه راه خروجي به يك مكان ديگر دارد3 و به معناي سوراخ مخفي لانه موش صحرايي.

از ميان اين ريشه ها دو تاي آن به معناي واژه نفاق نزديك تر به نظر مي رسد; يكي اينكه نفاق از نفق به معني نقب و كانال زير زميني گرفته شده باشد، ديگري اينكه از كلمه نافقاء به معناي يكي از سوراخ هاي لانه موش صحرايي گرفته شده باشد. معروف است كه موش صحرايي وقتي براي خويش لانه مي سازد، دو راه خروجي و گاهي بيشتر از دو راه براي آن قرار مي دهد، يكي از اين راه ها را به گونه اي مي سازد كه وقتي به سطح زمين مي رسد، آنجا را سوراخ نمي كند بلكه با باقي گذاشتن قشر نازكي از خاك آن را پنهان مي دارد. و زماني كه دشمن از سوراخ ديگر وارد شد وي با سرش به آن موضع مخفي مي زند و آنجا را سوراخ نموده فرار مي نمايد.4 عرب ها به اين راه خروجي مخفي و پنهاني موش صحرايي «نافقاء» و به راه آشكار او قاصعاء مي گويند.

ب. معناي اصطلاحي

چنان كه يادآور شديم نفاق در كاربرد اسلامي به معناي تظاهر به اسلام و ايمان و پنهان داشتن كفر است. از اين رو، در تعاريف اصطلاحي نفاق نيز گفته شده است كه: نفاق تظاهر به ايمان است در حالي كه در باطن ايمان نداشته باشد.5 و يا اينكه گفته اند: نفاق در برابر ايمان و به معناي عدم اعتقاد به حق است.6 همچنين گفته اند: نفاق گفتن شهادتين و رعايت شئون ظاهري اسلام است در حالي كه در باطن اعتقادي به اسلام نداشته باشد.7

از آنجا كه همه تعاريف اصطلاحي نفاق در اين معنا اشتراك دارند كه: منافق كسي است كه با پنهان داشتن كفر تظاهر به اسلام نمايد، مي توان گفت نفاق در اصطلاح آن است كه شخص منافق براي فريب دادن مؤمنان به زبان اظهار اسلام و ايمان نمايد در حالي كه در باطن به هيچ يك از اركان ايمان و يا برخي از اركان آن اعتقادي نداشته و به آنها كفر بورزد.

از اين رو، منافق كسي است كه در فكر و انديشه اش چيزي دارد اما زبانش درست ضد آن را مي گويد، در دل خدا را قبول ندارد اما متظاهر به خداپرستي است، قرآن و پيامبر(صلي الله عليه وآله) را قبول ندارد اما متظاهر به احترام به قرآن و پيامبر(صلي الله عليه وآله)است.8

2. علل و انگيزه هاي نفاق

پس از روشن شدن معناي نفاق حال بايد ديد كه چه عوامل و انگيزه هايي باعث روي آوردن به نفاق مي شود. با تدبّر در آن دسته از آيات قرآن كه به مبحث نفاق پرداخته است هم چنين با تأمّل در رفتار و گفتار منافقان و نيز جوّ سياسي و اجتماعي حاكم بر جامعه صدر اسلام پي مي بريم كه علل گوناگوني در روي آوردن به نفاق مؤثر بوده است، اما علل اصلي نفاق را مي توان به چهار دسته تقسيم نمود:

الف. طمع به مال وثروت

طمع به مال و منال دنيا، حرص در به دست آوردن ثروت و مكنت يكي از عوامل نفاق ورزيدن به حساب مي آيد، شخص منافق با اظهار ايمان مي خواهد به مال و منال برسد و از بازار مسلمانان سود برده به كسب كار خويش رونق بخشد، از اين رو، اظهار اسلام و ايمان را وسيله رسيدن به مال و ثروت دنيا قرار مي دهد و تا زماني كه از اين بازار سودي عايد وي گردد به مسلمانان اظها علاقه مي كند و خود را حامي حكومت اسلامي نشان مي دهد.9

آيات 58ـ80 سوره توبه و آيه 11 سوره حج به اين نوع از نفاق اشاره دارد.

ب. ترس از دست دادن جان و مال و موقعيت اجتماعي

علت اصلي ديگري كه در روي آوردن به نفاق نقش مؤثر دارد ترس از دست دادن مال و جان و زايل شدن موقعيت اجتماعي و فاميلي مي باشد. در اين نوع از نفاق شخص منافق به علت ناتواني در مبارزه با نظام مقتدر و حاكم به ظاهر ايمان مي آورد تا هم جان و مال خويش را حفظ نمايد و هم در سايه اسلام مأمن و پناهگاهي براي خود و بستگان خويش به دست آورده مانع از دست رفتن موقعيت اجتماعي و فاميلي خويش گردد.

بيشتر منافقان اهل مدينه و قبايل اطراف آنكه در شمار ثروتمندان و رؤساي قبايل و قوم و عشيره خويش محسوب مي شدند، نفاقشان به خاطر ترس و حفظ جان و مال و نيز حراست از موقعيت اجتماعيشان بوده است.10

در قرآن كريم آيات زيادي به اين نوع از نفاق اشاره دارد از آن جمله آيات 49ـ57 سوره توبه به معرفي اين دسته از منافقان پرداخته است.

ج. ضربه زدن به اسلام از درون

يكي از انگيزه ها و علل نفاق ورزيدن برخي از منافقان اين بود كه با اظهار ايمان در شمار مسلمانان درآيند و آن گاه از داخل با اسلام مبارزه نمايند، اينان چون جرأت ندارند آشكارا با اسلام مبارزه نمايند، از اين رو، به صورت پنهاني، با اختلاف انداختن ميان مسلمانان، تحريف دين، رواج فساد و... زمينه سقوط اسلام و حكومت اسلامي را فراهم مي آورند.

آيه 107 سوره توبه به معرفي اين دسته از منافقان پرداخته است: (وَالَّذِينَ اتَّخَذُواْ مَسْجِداً ضِرَاراً وَ كُفْراً وَ تَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَاداً لِّمَنْ حَارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِن قَبْلُ وَلَيَحْلِفَنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلاَّ الْحُسْنَي وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.)

د. آرزوي قدرت

رياست طلبي و آرزوي قدرت و حكومت و استيلاي بر ديگران، يكي ديگر از علل مؤثر در روي آوردن به نفاق است. در اين نوع از نفاق اگرچه هدف از اظهار ايمان سود دنيايي است، اما نه سودهاي مختصر و آني همانند به دست آوردن مال و منال دنيا كه هدف دسته اول بود، بلكه غرض نفوذ در جامعه مسلمانان و آماده ساختن زمينه براي رياست و حكومت در آن جامعه مي باشد. از اين رو، شخص منافق براي دست يابي به اين اهداف به تقويت نظام حاكم پرداخته و به صورت بسيار مرموز، پنهاني و بدون سر و صدا در هسته هاي محوري و مراكز مهم حكومتي نفوذ نموده ريشه هاي اصلي قدرت و رگه هاي حياتي حكومت را در دست مي گيرد.11

قرآن اين دسته از منافقان را با عنوان (الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ)معرفي نموده است.12

3. ويژگي هاي جريان نفاق

جريان نفاق در عصر نبوي(صلي الله عليه وآله) داراي ويژگي هايي بود كه هم در قرآن كريم و در احاديث رسول اسلام(صلي الله عليه وآله) مورد اشاره قرار گرفته و هم از لا به لاي عملكردهاي منافقان در عصر رسالت مي توان به اين ويژگي ها دست يافت.

ويژگي هاي جريان نفاق را مي توان در قالب ويژگي هاي اخلاقي و رواني، سياسي، اجتماعي و اعتقادي دسته بندي و مورد ارزيابي قرار داد.

الف. ويژگي هاي اخلاقي و رواني

1. كبر و خود بزرگ بيني: يكي از بارزترين ويژگي هاي روحي و رواني منافقان روحيه كبر و خود بزرگ بيني، يعني خود را بزرگ ديدن و ديگران را حقير شمردن است. اين خصلت يك بيماري رواني است كه منشأ بسياري از انحرافات اخلاقي قرار مي گيرد. كبر خود از بزرگ ترين گناهان و منشأ كفر است، چنانچه ابليس به خاطر كبرش از درگاه خداوند رانده شد و راه كفر را در پيش گرفت.13

قرآن كريم كبر را يكي از ويژگي هاي اساسي منافقان برشمرده شده است. در غزوه بني مصطلق پس از نزاعي كه ميان مهاجران و انصار بر سر برداشتن آب از چاه مريسع پيش آمد، عبداللّه بن ابي با توجه به كينه و نفرتي كه نسبت به مسلمانان داشت، گفت: وقتي به مدينه بازگرديم كسي كه عزيز است، كسي را كه ذليل است بيرون خواهد كرد، زيدبن ارقم كه شاهد اين سخنان بود، ماجرا را به عرض پيامبر(صلي الله عليه وآله) رساند. عبداللّه بن ابي سخنان خويش را تكذيب نمود، اما وقتي وحي نازل شد و زيد را تصديق نموده عبداللّه بن ابي را تكذيب كرد گروهي بر اين باور بودند كه عبداللّه بن ابي را نزد پيامبر(صلي الله عليه وآله)ببرند تا پيامبر(صلي الله عليه وآله) در حق آنان طلب آمرزش نمايد، وقتي اين پيشنهاد را مطرح كردند، عبداللّه بن ابي بر اثر فقدان ايمان و خود بزرگ بيني استغفار پيامبر(صلي الله عليه وآله) را سجده بر آن حضرت تلقي كرده و گفت: دستود داديد به او ايمان بياورم، آوردم، گفتيد زكات اموال خود را بدهم، دادم، اكنون از من مي خواهيد به او سجده كنم!

قرآن با اشاره به همين استكبار و خود برتربيني عبداللّه بن ابي و ديگر منافقان مي فرمايد: «هنگامي كه به آنان گفته شود: بياييد تا رسول خدا براي شما استغفار كند، سرهاي خود را از روي استهزا و كبر و غرور تكان مي دهند; آنها را مي بيني كه از سخنان تو اعراض كرده و تكبّر ميورزند.»14

خود برتربيني در منافقان به جايي مي رسد كه ديگران را به سفاهت و نفهمي نسبت داده بدين وسيله آنان را تحقير مي نمايند، قرآن كريم به تحقير مردم از سوي منافقان كه يكي از جلوه هاي كبر است اين گونه اشاره كرده است: «و هنگامي كه به آنان گفته شود همانند ساير مردم ايمان بياوريد، مي گويند: آيا همانند سفيهان (ابلهان) ايمان بياوريم؟»15

2. لجاجت: از ديگر ويژگي هاي رواني منافقان لجاجت آنان است كه خود يك بيماري روحي و رواني است كه جلو معرفت صحيح را گرفته و رأي صواب را از بين مي برد.16

كسي كه در وادي لجاجت بيفتد، صاحب رأي و نظر نخواهد شد، چرا كه لجاجت پرده بسيار ضخيم بربينش او مي كشد به گونه اي كه به همه حقايق از منظر خاص خود مي بيند، چنين انساني با اينكه ابزارهاي حق شناسي را در اختيار دارد اما به حق نمي رسد.17

حضرت علي(عليه السلام) در اين زمينه مي فرمايد: كسي كه هدفش باطل باشد، حق را درك نخواهند كرد اگرچه روشن تر از آفتاب باشد.18

لجاجت آنها سبب شده تا نشنوند آنچه را بايد بشنوند، نبينند آنچه را بايد ببينند و نگويند آنچه را بايد بگويند.19 منافذ فهم منافقان بر اثر لجاجتي كه دارند بسته مي شود و قرآن از اين حالت آنان با تعبير «طبع قلوب» ياد مي كند: (طَبَعَ اللّهُ عَلَي قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ.) (توبه: 93)

شواهد متعددي مبني بر لجاجت منافقان در صدر اسلام داريم، در يك مورد در صلح حديبيه لجاجت منافقان بروز يافت، از آنجا كه در حديبيه مسلمانان تنها يك چاه آب در اختيار داشتند، از كم آبي به پيامبر(صلي الله عليه وآله)شكايت كردند با اعجاز رسول گرامي اسلام آب از چاه جوشيد و همه سيراب شدند. لجاجت منافقان در اينجا تبارز يافت، در حالي كه عده از منافقان با چشم هاي خود مي ديدند كه چگونه با اعجاز پيامبر(صلي الله عليه وآله) آب جوشيد و تا لبه هاي چاه بالا آمد، اما در عين حال وقتي اوس بن خولي يكي از صحابي به عبداللّه بن ابي سركرده منافقان گفت: واي بر تو آيا وقت آن نرسيده كه از خواب غفلت بيدار شوي، آيا معجزه بهتر از اين مي خواهي20 عبداللّه بن ابي گفت: من مثل اين را ديده ام! اوس گفت: خدا تو و ديدنت را لعنت كند، رسول خدا(صلي الله عليه وآله) به وي گفت: اي ابوحباب (ابن ابي) كجا مثل آنچه را كه امروز مشاهده كردي ديده اي؟ گفت هرگز مثل اين قضيه را نديده ام، حضرت فرمود پس چرا چنين حرفي را زدي؟ گفت: استغفار مي كنم.21

همچنين ابن ابي باراني را كه در غروب همان روز باريد و آب زياد شد، به ستاره شعري نسبت داد و گفت: اين نشانه فال خوب پاييز امسال است كه به علت جايگاه ستاره شعري به ما باران باريده است.22

چنانچه ملاحظه مي شود لجاجت چنان چشم دل منافقان را كور كرده است كه آنچه را با چشم سر مي بيند، با آنكه مي داند حق است اما از روي لجبازي نمي پذيرد و بر حقانيت آن گواهي نمي دهد.

3. تحير و سرگرداني، دلهره و اضطراب: در ميان ساير ويژگي هاي رواني نفاق، حيرت و سرگرداني، دلهره و اضطراب از همه چشمگيرتر است و از لابه لاي حركات و رفتار منافقان به خوبي پيداست. آنان انسان هاي بدون هدف و مسير مشخص اند و به تعبير قرآن مذبذب اند، نه در صف مؤمنان هستند و نه در صف كافران.

آنچه باعث مي شود منافقان پيوسته دچار حيرت و سرگرداني و دلهره و اضطراب باشند تضاد درون و برون آنهاست كه نمي خواهند كسي از درون آنان آگاه شود و چون نگران فاش شدن اسرار باطني و افشاي چهره واقعي خويش هستند پيوسته در سرگرداني، دلهره و اضطراب به سر مي برند.23 واصولا هر كسي كه به نوعي خيانت كرده باشد، دچار دلهره و اضطراب است و منافقان نيز چون خائن اند دلهره و اضطراب دارند و هر ندايي افشاكننده اي را عليه خود مي پندارند.24

قرآن كريم اين ويژگي منافقان را طي دو مثل به خوبي به تصوير كشيده است. در مثل اول منافق را به كسي تشبيه كرده است كه در بيابان تاريك براي ديدن اطراف خود آتشي روشن كرده است، اما ناگهان خداوند طوفاني را مي فرستد و آتش را خاموش مي كند و آن شخص را در تاريكي وحشتناكي كه چشم ها چيزي را نمي بيند، رها مي كند.25 در اين حالت است كه اين شخص دچار حيرت و سرگرداني و اضطراب و دلهره مي شود.

منافقان نيز همانند اين شخص طوفان زده دچار دلهره و اضطراب و حيرت و سرگرداني هستند، زيرا نور اسلام و ايمان ابتدا محيط زندگي آنان را بر اثر پذيرش اسلام روشن كرد، اما پس از آنكه راه نفاق را درپيش گرفتند، آن نور به خاموشي گراييده و آنان در ظلمت سرگرداني، دلهره و اضطراب فرو رفتند.26

در مثل دوم قرآن كريم منافقان را به رهگذراني تشبيه مي كند كه در شب تاريك و توأم با رعد و برق و صاعقه، باران شديدي بر سر آنان ببارد، آنان از ترس مرگ انگشتان خود را درگوش خود مي گذارند تا صداي صاعقه را نشنوند، آنان براي رهايي از چنين مهلكه اي دنبال پناهگاهي هستند، از اين رو، هر گاه از كناره اي افق برق پر نوري مي جهد فوراً چند قدم گام برمي دارند و هر موقع خاموش مي شود فوراً توقف كرده و حيران و سرگردان همراه با اضطراب و دلهره در خود فرو مي روند.27

قرآن كريم با اين دو مثل سرگرداني، دلهره و اضطراب منافقان بسيار به زيبايي ترسيم نموده است، كه اين حالت آنان نيز نتيجه مستقيم نفاق آنان است.

4. ترس: ترس و وحشت از ديگر ويژگي هاي رواني منافقان است كه بر سراسر زندگي آنان سايه افكنده است. اصولا شجاعت و ترس ريشه در ايمان دارد، جايي كه ايمان وجود دارد، شجاعت هم هست28 امام باقر(عليه السلام) مي فرمايد: «مؤمن ترسو نيست.»29

شخص مؤمن از هيچ قدرت مادي نمي هراسد زيرا خداوند تكيه گاه مؤمنان است. اما منافق از آنجا كه از ايمان بهره اي ندارد، همواره از قدرت هاي موجود در هراس است.

عامل ترس در منافقان صدر اسلام اين بود كه آنان هر روز شاهد قدرت گرفتن اسلام بودند، از اين رو، مي ترسيدند كه روزي پرده از راز آنان برداشته شود و جان و مال و فرزندان آنان به خاطر نفاقورزي به خطر افتد.30

قرآن كريم نيز طي آيات چندي ترس و وحشت منافقان به زيبايي به تصوير كشيده است.

در يك مورد مي فرمايد: هنگامي كه لحظات بحراني و ترس پيش مي آيد، مي بيني آن چنان به تو نگاه مي كنند و چشم هايشان در حدقه مي چرخد كه گويي مي خواهند قالب تهي كنند.31

منافقان آنقدر ترس و وحشت دارند كه اگر پناهگاه يا غارها و يا راهي در زمين پيدا كنند با سرعت به سوي آن مي روند تا خود را از اين ترس نجات دهند.32

منافقان به دليل ترس و وحشتي كه در دل داشتند، هرگاه آيه جديدي نازل مي شد مي ترسيدند كه مبادا اسرار آنان را فاش نمايد.33

در آيات 8 تا 35 سوره احزاب نيز كه به تحليل جنگ احزاب پرداخته، سخن از صداقت مؤمنان، و در كنار آن ترس منافقان به ميان آورده است.

5. سوگند دروغ: منافقان سعي و تلاش مي كردند نيت هاي پليدشان را پنهان نگهدارند، اما در عين حال در اثر پاره اي از عملكردهاي آنان پرده از نيت هايشان برداشته مي شد. در اين موارد براي اينكه از چشم ها نيفتند، عملكردشان را به انحاء مختلف توجيه مي كردند. سوگند دروغ يكي از رايج ترين راه هاي توجيه عملكرد جريان نفاق بود.

قرآن كريم موارد متعددي از سوگندهاي دروغ منافقان را مورد اشاره قرار داده است.34

در سوره مجادله آنجا كه پرده از ارتباط و دوستي منافقان با يهود برمي دارد، در ادامه به سوگندهاي دروغ منافقان به منظور پرده پوشي از اين ارتباط اشاره مي كند: «آنان سوگندهاي خود را پرده و پوشش خود كردند تا به وسيله آن تهمت و سوءظن را از خود دفع نمايند.»35

مورد ديگري كه براي توجيه عملكردشان به سوگند دروغ متوسل شدند زماني بود كه رسول خدا(صلي الله عليه وآله)، علي(عليه السلام)را در «غديرخم» به عنوان جانشين خويش معرفي نمودند. وقتي افراد به استراحت گاه هاي خويش رفتند، مقدادبن اسود كندي از كنار جمعي از منافقان گذشت كه مي گفتند: «به خداسوگند اگر از ياران كسري و قيصر بوديم الان لباس هاي ابريشمي و نرم در تن داشتيم، در حالي كه الان بااو (محمّد) هستيم و لباس هاي خشن مي پوشيم، غذاهاي خشن مي خوريم و حالا هم كه مرگش نزديك شده علي را جانشين خود كرده است.» مقداد از شنيدن اين سخنان عصباني شد و قسم ياد كرد كه رسول اللّه را از گفته هاي آنان آگاه سازد، وقتي پيامبر(صلي الله عليه وآله)را مطلع ساخت، آنها نزد حضرت آمده سوگند ياد نمودند كه چنين چيزي نگفته اند و آنچه را مقداد گفته دروغ است. در اين حال جبرئيل اين آيات را بر پيامبر(صلي الله عليه وآله) نازل فرمود: (يَحْلِفُونَ بِاللّهِ مَا قَالُواْ وَ لَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ)

(توبه: 74)36

در جريان نزاعي كه بين مهاجران و انصار در غزوه بني مصطلق پيش آمد و عبداللّه بن ابي سركرده منافقان اظهار داشت كه وقتي به مدينه برگردد پيامبر(صلي الله عليه وآله)را اخراج خواهد كرد، اما وقتي خزرجي ها وي را به خاطر اين سخنان سرزنش كردند وي به سوگند دروغ متوسل شد و قسم ياد كرد كه چنين حرف هايي را نزده است و به دروغ به وي نسبت داده اند.37

ب. ويژگي هاي سياسي

1. كارشكني و سرپيچي از دستورات پيامبر(صلي الله عليه وآله): كارشكني، بي اعتنايي و سرپيچي از فرمان صريح پيامبر(صلي الله عليه وآله) و به نحوي از زيربار مسئوليت شانه خالي كردن از ويژگي هاي بارز منافقان در عرصه سياسي بود.

در جنگ احزاب كه رسول گرامي اسلام كندن هر بخشي از خندق را به گروه هاي ده نفري سپرده بود، منافقان هنگامي كه چشم مسلمانان را دور مي ديدند دست از كار مي كشيدند و آنگاه كه مسلمانان متوجه آنان مي شدند كار مي كردند. آنان هم چنين بدون اذن گرفتن از پيامبر(صلي الله عليه وآله)دست از كار مي كشيدند و به خانه هايشان مي رفتند.38 قرآن كريم به شانه خالي كردن از زير بار مسئوليت و مخالفت كردن اوامر پيامبر(صلي الله عليه وآله) از سوي منافقان اين گونه اشاره مي كند: «خداوند كساني از شما را كه پشت سر ديگران پنهان مي شوند، و يكي پس از ديگري فرار مي كنند مي داند. پس آنان كه فرمان او را مخالفت مي كنند بايد بترسند از اينكه فتنه اي دامنشان را بگيرد، يا عذابي دردناك به آنها برسد.»39

منافقان در نزاع ها و دعاويشان حاضر نبودند به حكميت رسول گرامي اسلام تن در دهند، در عوض حاكميت طاغوت را با دل و جان مي پذيرفتند.40 در يك مورد منافقي با يك نفر يهودي نزاع كرد، شخص يهودي وي را به داوري پيامبر(صلي الله عليه وآله)فراخواند اما آن منافق حكميت رسول خدا(صلي الله عليه وآله) نپذيرفت و آن يهودي را به حكميت كعب بن اشرف يهودي دعوت نمود.

منافقان به هنگام توزيع غنائم و صدقات بين مسلمانان اگر سهم بيشتري به آنان داده مي شد خوشحال مي شدند اما اگر سهم كمتري به آنان اعطا مي شد با كمال ناراحتي شروع به انتقاد و طعنه زدن به پيامبر مي كردند و آن حضرت را متهم مي كردند كه عادلانه رفتار نمي كند و به نزديكان خويش سهم بيشتري مي دهد.41

منافقان از اينكه صدقات به فقراء و مساكين داده مي شد بسيار ناراحت بودند، كلبي روايت مي كند كه مردي از منافقان نزد پيامبر(صلي الله عليه وآله) آمد و اظهار داشت: يا رسول الله آيا گمان مي كني كه خدا به تو دستور داده است كه صدقات را به فقرا و مساكين بدهي!42

در يك مورد وقتي پيامبر غنائم جنگ حنين را بين اصحاب تقسيم مي كرد، حرقوص بن زهير (رئيس خوارج) با لحن اعتراض آميز اظهار داشت: يا رسول الله عادلانه تقسيم نما! رسول گرامي اسلام فرمود: واي برتو اگر من به عدالت رفتار نكنم چه كسي به عدالت رفتار خواهد كرد؟43

قرآن كريم به اين ويژگي منافقان اين گونه اشاره كرده است: «و در ميان آنها كساني هستند كه در تقسيم غنائم به تو خرده مي گيرند; اگر از آن غنائم، سهمي به آنها داده شود، راضي مي شوند; و اگر داده نشود، خشم مي گيرند (خواه حق آنان باشد يا نه)»44

2. خدعه و نيرنگ: از بارزترين صفات و ويژگي هاي منافقان اين است كه براي رسيدن به اهداف شوم شان از راه خدعه و نيرنگ زدن به ديگران وارد مي شوند، آنان علاوه بر مؤمنان مي خواهند خدا را نيز نيرنگ بزنند. قرآن كريم اين ويژگي منافقان را اين گونه بازگو نموده است: «منافقان مي خواهند خدا را فريب دهند; در حالي كه او آنها را فريب مي دهد; و هنگامي كه به نماز برمي خيزند با كسالت برمي خيزند; و در برابر مردم ريا مي كنند; و خدا را جز اندكي ياد نمي كنند.»45

اما چرا منافقان تلاش مي كنند خدا و مؤمنان را فريب دهند؟ بايد گفت اين به خاطر مرضي است كه در دل دارند، در طبيعت آنان آفت و مرض و در عقل شان انحراف است. و همين مرض قلبي باعث مي شود كه كفرشان نيز ازدياد يابد و هر روز به شكشان افزوده شود، انحراف اگرچه ابتدا كم است اما به مرور زمان ازدياد مي يابد و در نهايت سرنوشت آنها جهنم است.46

از طرفي منافقان كه قصد فريب دادن و نيرنگ زدن به ديگران را دارند، در واقع خود را فريب مي دهند زيرا مردم سخنان آنان را قبول نمي كنند و آنان براي اينكه سخنانشان را به اثبات برسانند، پيش خودشان ادله واهي براي اثبات ادعاهايشان مي تراشند و اين ادله كم كم و به مرور زمان در ذهن آنان متراكم شده و به تدريج به يك قناعت كاذب تبديل مي شود كه خودشان نيز به آن باورشان مي شود.47

قرآن در اين زمينه مي فرمايد: «مي خواهند خداوند مؤمنان را فريب دهند، در حالي كه جز خودشان را فريب نمي دهند.»48

3. تشكل و همبستگي: از ديگر ويژگي هاي رفتار سياسي منافقان تشكل و همبستگي آنان در جهت ضربه زدن به اسلام و حاكميت نظام اسلامي است; آنان براي تضعيف حاكميت دين و آسيب پذير ساختن اسلام از اختلافات دروني خود دست برداشته و عليه اسلام متحد مي شوند.

قرآن كريم نيز آنان را افرادي متشكل هم فكر كه ميان آنان همبستگي شديدي حكمفرماست معرفي مي نمايد: (الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِن بَعْض يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ)(توبه: 67); مردان منافق و زنان منافق، همه از يك گروهند، آنها امر به منكر و نهي از معروف مي كنند.

چنانكه ملاحظه مي شود، قرآن كريم براي بيان همبستگي ميان منافقان تعبير (بَعْضُهُم مِن بَعْض) را به كار برده است در حالي كه در آيه 71 سوره توبه براي بيان همبستگي مؤمنان به (بَعْضُهُم اولياء بَعْض)تعبير كرده است،49 تعبيري كه براي بيان همبستگي منافقان به كار برده اگر دلالتش بر همبستگي بيشتر از تعبيري كه درباره مؤمنان به كاربرده نباشد، كمتر از آن نيست; زيرا مفسّران از همين تعبير در آيات ديگر شديدترين نوع همبستگي را استفاده كرده اند و گفته اند آنها آنچنان به يكديگر وابسته و پيوسته اند كه يكي هستند. پس مفهوم (بَعْضُهُم مِن بَعْض) اتحاد و يگانگي را كه بالاتر از حامي و ناصربودن است، مي رساند.50

در راستاي همين تشكل و همبستگي كه ميان منافقان وجود داشت هم كانون هاي توطئه عليه اسلام مي ساختند، كه نمونه آن ساخت مسجد ضرار بود; و هم جلسات توطئه براي بررسي راه هاي مقابله با اسلام و پيامبر(صلي الله عليه وآله) مي كردند، همانند جلساتي كه در آستانه جنگ تبوك براي بازداشتن مردم از شركت در جنگ در منزل سويلم يهودي تشكيل دادند.

4. ايجاد جنگ رواني: ايجاد جنگ رواني از ديگر ويژگي هاي رفتار سياسي جريان نفاق بود. ايجاد تزلزل و اضطراب، ناامن ساختن جو جامعه، ساختن و انتشار دادن شايعات دروغ و آكنده ساختن جامعه از اتهامات گوناگون نسبت به افراد و شخصيت ها عناصر تشكيل دهنده يك جنگ رواني است51 كه جريان نفاق از اين عناصر در جنگ رواني كه عليه پيامبر(صلي الله عليه وآله)، مسلمانان و حكومت اسلامي به راه انداخته بودند به گونه بسيار چشمگيري استفاده مي كردند.

بزرگ جلوه دادن دشمن و تحقير سپاهيان اسلام، شايعه سازي و وارد ساختن اتهام از جمله موضوعاتي بود كه جريان نفاق براي ايجاد جنگ رواني از آنها سود مي جستند.

جريان نفاق با برشمردن تعداد نفرات و ادوات نظامي دشمن در آستانه جنگ ها و نيز در ميادين نبرد و در برابر با كم جلوه دادن سپاه اسلام تلاش ميورزيدند در دل مسلمانان رعب و وحشت و ترس ايجاد نمايند و آنان را از نبرد با دشمن باز دارند; چنانچه در جنگ احزاب و تبوك از اين حربه براي تضعيف مسلمانان بهره بردند.

همچنين آنان در مواقع بسيار حساس و بحراني شايعات دلهره آور در بين مسلمانان و جامعه اسلامي پخش مي كردند و مسلمانان را دچار اضطراب و وحشت مي ساختند; گزارشات دروغ در مورد تعداد نفرات دشمن، شايعه قتل و يا اسارت پيامبر(صلي الله عليه وآله) در جنگ ها و تهمت زدن به اشخاص از عمده ترين محورهاي شايعه پراكني جريان نفاق بود. چنانكه در جنگ احد با پخش شايعه كشته شدن پيامبر(صلي الله عليه وآله)52 و در جنگ احزاب و نيز در آستانه آماده شدن سپاهيان اسلام براي جنگ تبوك با شايع ساختن كثرت بيش از حد تعداد نفرات دشمن سعي ورزيدند روحيه مسلمانان را تضعيف نمايند.

همين طور، با اينكه در اسلام، جان، مال، ناموس و آبروي انسان ها محترم است و احدي به هيچ عنوان حق تعرض به آن را ندارد، جريان نفاق تهمت زدن و افترا بستن به اشخاص را به منظور ضربه زدن به حيثيت اجتماعي آنان در دستور كار خويش قرار داده بودند53 كه نمونه عيني و روشن آن جريان افك است كه در قرآن كريم نيز به آن اشاره شده است.54

5. دوستي با بيگانگان: دوستي و هم پيماني با بيگانگان چون كفار قريش و يهود و نصاري از مهم ترين ويژگي هاي جريان نفاق بود.

در حالي كه در قرآن كريم از دوستي با بيگانگان به شدت نهي شده است، منافقان برخلاف نهي شديد قرآن با دشمنان اسلام ارتباط برقرار نموده، دست دوستي به سوي آنان دراز مي نمودند. آنان وقتي با مسلمانان برخورد مي كردند رفتار شيطنت آميز همراه با تحقير و تمسخر و عيب جويي از مسلمانان داشتند، در برابر با بيگانگان رفتار صميمي و دوستانه داشتند.

در حالي كه قرآن كريم از هم نشيني با كافران و استهزاكنندگان ارزش هاي اسلامي صريحاً نهي نموده است55 هم نشيني و هم صدا شدن با كفار و اطاعت پذيري از آنان از مهم ترين جلوه هاي دوستي منافقان با بيگانگان بود. آنان همه تلاششان اين بود كه خود را به آنان نزديك نموده با آنان هم نشين شده و از آنان اطاعت پذيري داشته باشند.56

انگيزه هاي متعددي منافقان را وادار به ايجاد رابطه و دوستي با بيگانگان مي كرد كه از آن ميان كسب عزت و مرعوبيت از مهم ترين آنان محسوب مي شود كه قرآن كريم نيز به آن اشاره نموده است.

منافقان كه عقده نام، مقام و شهرت دارند مي خواهند از طريق دوستي و ايجاد رابطه با بيگانگان به اين آرزوي خويش دست يابند و از آنان كسب عزت نمايند، قرآن كريم با اشاره به اينكه عزت تنها مال خداست منافقان را از اينكه مي خواهند از طريق ايجاد رابطه و دوستي با كفار كسب عزت نمايند، مورد سرزنش قرار مي دهد.57 در جاي ديگر با اشاره به اينكه عزت ويژه خدا، پيامبر(صلي الله عليه وآله) و مؤمنان است، از اينكه منافقان مي خواهند از طريق دوستي با بيگانگان كسب عزت نمايند، انسان هاي جاهل و نادان معرفي مي نمايد.58

قرآن كريم در اين زمينه مي فرمايد: كساني كه در دل هايشان بيماري است، در برقراري ارتباط با كفار بر يكديگر پيشي مي گيرند و مي گويند: مي ترسيم حادثه اي براي ما اتفاق بيفتد و نياز به كمك آنها داشته باشيم. شايد خداوند پيروزي و يا حادثه ديگري از سوي خود به نفع مسلمانان پيش بياورد و اين دسته از آنچه در دل پنهان داشته اند پشيمان گردند.59

مرعوبيت يكي ديگر از انگيزه هاي دوستي منافقان با بيگانگان است. آنان به خاطر ضعف و يا فقدان ايمان از قدرت هاي مادي مي هراسند از اين رو، از ترس اينكه مبادا در آينده كافران مسلط شوند طرح دوستي با آنان مي ريزند تا در صورت مسلط شدن آنان جان و مالشان در خطر قرار نگيرد و بتوانند به زندگي خويش ادامه دهند.60

ج. ويژگي هاي اجتماعي جريان نفاق

1. دوگانگي در روابط: دوگانگي در روابط يكي از مهم ترين ويژگي هاي اجتماعي جريان نفاق است، اين ويژگي باعث مي شود كه آنان هر روز به رنگي درآيند و در هر جامعه اي كه وارد مي شوند با آن جامعه هم صدا شوند، از اين رو، وقتي با مسلمانان و مؤمنان هم نشين مي شوند اظهار ايمان مي كنند، اما وقتي با كفار ملاقات مي نمايند مي گويند: ما با شما هستيم و اينكه مي بينيد در برابر مؤمنان اظهار ايمان مي كنيم، آنان را مسخره مي كنيم.61

وجود اين ويژگي در جريان نفاق باعث مي شد كه آنان تلاش نمايند از هر پيشامدي به نفع خويش بهره برداري نمايند، از اين رو ديده مي شود كه در نبردهاي مسلمانان با كفار، اگر فتح و پيروزي نصيب مسلمانان گردد، با شتاب خود را در صفوف مؤمنان و مجاهدان جا زده، اظهار مي دارند كه آيا ما با شما نبوديم و آيا اين كمك هاي ما نبود كه اين پيروزي به دست آمد؟ بنابراين ما هم در همه اين موفقيت ها و آثار و نتايج مادي و معنوي حاصله از آن با شما شريك هستيم. اما اگر قضيه بر عكس شود و پيروزي نصيب دشمنان اسلام شود، فوراً خود را به آنان نزديك نموده اعلام مي دارند كه اين ما بوديم كه شما را به مبارزه با مسلمانان و عدم تسليم شدن به آنان تشويق و ترغيب نموديم از اين رو، ما هم در پيروزي شما سهيم هستيم.62

بدين سان با اين دوگانگي در روابط در صورت پيروزي مؤمنان مي خواهند در غنايم جنگي و افتخارات پيروزي مسلمانان شريك باشند، و در صورت پيروزي كفار با خوشحالي و شادماني به كار جاسوسي خويش به نفع آنان ادامه دهند.63

2. امر به منكر و نهي از معروف: از ديگر ويژگي هاي جريان نفاق در عرصه اجتماعي، امر به منكر و نهي از معروف است. اشاعه انواع و اقسام منكرات و ضد ارزش ها در جامعه و از بين بردن همه معروف ها و ارزش هاي اسلامي از جامعه از مهم ترين اهداف جريان نفاق است،64 كه تلاش ميورزند با رفتار و گفتارشان اين هدف را محقق سازند. آنان با شناخت دقيق معروف و منكر، مردم را به منكر فرا مي خوانند و از معروف بازمي دارند، اما اين كار را در نهايت دقت انجام مي دهند تا اسرارشان فاش نشود.

قرآن كريم به اين ويژگي جريان نفاق اين گونه اشاره مي كند: (الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْض يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ)(توبه: 67); مردان و زنان منافق همه از يك گروهند آنان امر به منكر مي كنند و از معروف بازمي دارند.

3. استهزاء و عيب جويي از مؤمنان: استهزاء، تمسخر، عيب جويي و طعنه و ريشخندزدن مؤمنان يكي ديگر ويژگي هاي جريان نفاق است. آنان در برخوردهاي اجتماعي شان مؤمنان را به باد تمسخر و استهزاء گرفته و اقدام به عيب جويي، ريشخند زدن و توهين و تحقير آنان مي نمودند. قرآن كريم اين ويژگي جريان نفاق را اين گونه مورد اشاره قرار داده است: منافقان از آن بيم دارند كه سوره اي بر ضد آنان نازل گردد، و به آنها از اسرار درون قلبشان خبر دهد بگو: استهزا كنيد! خداوند آنچه را از آن بيم داريد، آشكار مي سازد.65

آنان پيامبر(صلي الله عليه وآله) را خوش باور و ساده لوح66 و مؤمنان را سفيه مي خواندند.67

شواهد و نمونه هاي تاريخي بسياري از استهزا و عيب جويي منافقان در عصر رسالت وجود دارد: گروهي از منافقان به مسجد مي رفتند و به گفتوگوهاي مسلمانان گوش مي دادند، آنگاه دين مؤمنان را مورد استهزا و تمسخر قرار مي دادند. روزي در حالي كه آنان دور هم جمع شده بودند و آهسته آهسته با يكديگر صحبت مي كردند، رسول گرامي اسلام متوجه آنان شد، حضرت با ديدن اين صحنه دستور داد آنان را از مسجد اخراج نمايند.68

منافقان به كساني كه براي تجهيز سپاه اسلام كمك مي كردند ايراد مي گرفتند. آنان كساني را كه اموال زيادي را در اين راه كمك مي كردند رياكار معرفي مي كردند و بدين سبب از آنان عيب جويي مي كردند و كساني را كه به خاطر فقر و عدم توان مالي به ظاهر اموال ناچيزي را در راه تجهيز سپاه اسلام مي دادند، به باد استهزا گرفته و تمسخر مي كردند.

در سال نهم هجري وقتي پيامبر(صلي الله عليه وآله) مسلمانان را براي نبرد با روميان در غزوه تبوك به جهاد فراخواند، به خاطر دوري راه هدف را فاش ساخت تا ايشان به جمع آوري آذوقه بپردازند، مسلمانان براي تجهيز سپاه اسلام كمك هاي شايان تقديري كردند. ابوعقيل كه يك مسلمان فقير بود، يك من خرمايي را كه به خاطر آبياري باغ يكي از انصار دستمزد گرفته بود در اختيار پيامبر قرار داد. منافقان كه ايمان به خداو رسول نداشتند و خواهان شكست سپاه اسلام بودند، وقتي اين فداكاري و ابراز احساسات را از سوي مسلمانان ديدند، سخت ناراحت شده زبان به تمسخر و استهزا گشودند. آنان به كساني كه اموال زيادي را كمك نموده بودند، تهمت ريا زدند و عملشان را رياكارانه معرفي كردند، كساني چون ابوعقيل را كه فقير بودند و به اندازه توان مالي خويش كمك كرده بودند، تمسخر و تحقير كرده گفتند: خداوند هرگز به اين كمك هاي ناچيز نيازمند نيست.69 خداوند نيز پرده از سوء نيت آنان برداشته و وعده عذاب به آنان داد: «آنهايي كه از مؤمنان اطاعت كار در صدقاتشان عيب جويي مي كنند، و كساني را كه (براي انفاق در راه خدا) جز به مقدار توانايي خود دسترسي ندارند، مسخره مي نمايند، خداوند آنها را مسخره مي كند (و كيفر استهزاكنندگان را به آنها مي دهد;) و براي آنها عذاب دردناكي است.70

4. شماتت: شماتت و سرزنش كردن يكي ديگر از ويژگي هاي اجتماعي منافقان است. آنان به خاطر عداوتي كه نسبت به مسلمانان دارند، هيچ گاه چشم ديدن خوشحالي و رفاه مؤمنان راندارند; از اين رو، هرگاه مؤمنان دچار سختي و مشكل شوند، خوشحال شده و زبان به سرزنش و شماتت آنان مي گشايند، هرگاه خوشي و رفاه به مؤمنان روي مي آورد، احساس ناراحتي مي نمايند. قرآن كريم در چند مورد اين ويژگي منافقان را به تصوير كشيده است: اگر نيكي به شما برسد، آنها را ناراحت مي كند; و اگر حادثه ناگواري براي شما رخ دهد، خوشحال مي شوند.71

در ميان شما افرادي (منافق) هستند كه ديگران را به سستي مي كشانند; اگر مصيبتي به شما برسد، مي گويند: خدا به ما نعمت داد كه با مجاهدان نبوديم، تا شاهد آن مصيبت باشيم.72

شواهد و نمونه هاي تاريخي فراواني از شماتت منافقان نسبت به مؤمنان در عصر رسالت وجود دارد:

در يك مورد پس از آنكه جنگ احد با كشته شدن شمار زيادي از مسلمانان و شكست ظاهري آنان به پايان رسيد و پيامبر(صلي الله عليه وآله)با مسلمانان به مدينه بازگشت، در حالي كه مسلمانان بر كشته هاي خويش مي گريستند، منافقان از اين وضعيت خوشحال شده بودند و زبان به شماتت مسلمانان گشوده، سخنان بسيار زشت بر زبان مي راندند. آنان مي گفتند: محمد به دنبال سلطنت و پادشاهي است، آنچه به محمد رسيده به هيچ پيامبري نرسيده است.73 هم چنين مي گفتند: آن افرادي كه كشته شده اند، اگر پيش ما مي ماندند، كشته نمي شدند. آنان مي خواستند با اين سخنان خود اصحاب رسول خدا را دچار ترديد نموده و به جدا شدن از پيامبر(صلي الله عليه وآله)وادار نمايند.74

5. فساد و فتنه انگيزي: از ديگر از ويژگي هاي اجتماعي جريان نفاق ايجاد فساد و فتنه است. آنان به شيوه هاي مختلف در روي زمين فساد مي كردند و عليه اسلام و حكومت اسلامي به فتنه انگيزي مي پرداختند. اما از آنجا كه نگران افشاشدن اسرار دروني خويش بودند، به دنبال هر فتنه انگيزي و ايجاد فساد در جامعه، بلافاصله به توجيه رفتارشان مبادرت ميورزيدند، تا رفتارشان را به گونه اي قابل قبولي توجيه و تفسير نمايند. مثلا با اينكه در روي زمين فساد مي كردند، مي گفتند قصدشان اصلاح است; قرآن به اين ويژگي جريان نفاق و همچنين به توجيه و دليل تراشي آنان اين گونه اشاره نموده است: «هنگامي كه به آنان گفته شود در زمين فساد نكنيد، مي گويند: ما فقط اصلاح كننده ايم; آگاه باشيد! اينها همان مفسدانند، ولي نمي فهمند.»75

در آيات 61 تا 63 سوره نساء نيز به دليل تراشي و توجيهات منافقان اشاره شده است.

6. پيمان شكني: پيمان شكني يكي ديگر از ويژگي هاي اجتماعي جريان نفاق است كه در قرآن و روايات نيز بدان اشاره شده است.76 آنان كه با اظهار اسلام با پيامبر پيمان بسته بودند كه در هر شرايطي از اسلام و پيامبر(صلي الله عليه وآله) دفاع نمايند و به دشمنان اسلام پشت ننمايند، در جنگ هاي متعددي اين عهد و پيمان را شكستند. آنان يا قبل از شروع جنگ از همراهي كردن سپاه اسلام خودداري كردند و يا اينكه از صحنه نبرد در شرايط بحراني عقب نشيني كرده پا به فرار نهادند.

در جنگ احد از نيمه هاي راه از سپاه اسلام كناره گيري كردند; در جنگ خندق در شرايط بسيار حساس و بحراني كه دشمنان اسلام با لشكريان انبوه پشت دروازه هاي مدينه اردو زده بودند تا كار اسلام و مسلمانان را يكسره نمايند، منافقان با بهانه هاي پوچ و واهي صحنه نبرد را ترك مي نمودند; قرآن كريم با اشاره به اين بهانه گيري هاي منافقان در جنگ احزاب، عهد و پيماني را كه آنان با خداوند مبني بر دفاع از اسلام و پشت نكردن به دشمنان اسلام بسته اند، يادآوري نموده و مورد بازخواست قرار گرفتن منافقان را نسبت به اين پيمان شكني متذكر مي شود: (وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُاللَّهِ مَسْؤُولا)(احزاب: 15); آنان قبل از اين با خدا عهد كرده بودند كه پشت به دشمن نكنند و عهد الهي مورد سؤال قرار خواهد گرفت، و آنان در برابر آن مسئولند.

در غزوه تبوك نيز عده زيادي از منافقان به سركردگي عبدالله بن ابي، پيامبر(صلي الله عليه وآله) را همراهي نكردند و به مدينه بازگشتند.

منافقان با يهوديان كه از دوستان آنان بودند نيز اين گونه رفتار مي كردند; به عنوان نمونه در غزوه بني نضير، منافقان بر اساس عهد و پيماني كه با يهوديان بني نضير داشتند، وعده همكاري و همراهي داده بودند، اما قدمي در اين جهت برنداشته، هم پيمانانشان را تنها گذاشتند. قرآن كريم به اين عهدشكني منافقان با يهوديان بني نضير اين گونه اشاره نموده است: «اگر آنها را بيرون كنيد، با آنان بيرون نمي روند; و اگر با آنها پيكار شود ياريشان نخواهند كرد; و اگر ياريشان كنند، پشت به ميدان نبرد كرده فرار مي نمايند، آنگاه كسي آنها را (يهوديان) ياري نخواهند كرد.

د. ويژگي هاي اعتقادي جريان نفاق

1. كفرورزي در پوشش ايمان: از نظر اعتقادي يكي از ويژگي هاي جريان نفاق اين است كه در پوشش ايمان به همان كفر خويش باقي مي مانند. آنان مي خواهند در پوشش ايمان و اسلام به مقاصد كفرآميز و شيطاني خويش دست يابند.

قرآن كريم در چند مورد به اين ويژگي منافقان اشاره نموده است.

در آغاز سوره بقره اين ويژگي آنان را اينگونه بيان نموده است كه آنان از ايمان به خدا و روز جزا سخن به ميان مي آورند، اما در واقع ايمان ندارند.77 آنان مي خواهند با اين ادعاي ايمانشان خود را در صفوف مؤمنان جازده و اهداف شيطاني خويش را تعقيب نمايند.

2. ترديد بين ايمان و كفر: از ديگر ويژگي هاي اعتقادي منافقان حالت شك و ترديد آنان بين ايمان و كفر است. قرآن كريم در چند آيه اين ويژگي را به آنان نسبت داده است. در يك مورد آنان را انسان هاي مذبذبي معرفي نموده است كه بين ايمان و كفر قرار دارند: (مُّذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لاَ إِلَي هَـؤُلاء وَلاَ إِلَي هَـؤُلاء.) (نساء: 143)

در جاي ديگر اين شك و ترديد را در منافقان اين گونه به تصوير كشيده است: (إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ.)(توبه: 45)

در مورد ديگر حالت تردد منافقان بين ايمان و كفر را باعث مهر زده شدن بر دل هاشان78 و نيز باعث عدم غفران و هدايت از سوي خداوند و عدم پذيرش توبه آنان بيان نموده است.79

منافقان هميشه حوادث و رخدادهاي ميان مؤمنان و كفار را زير نظر دارند تا هر كدام غلبه يافت به آنان بپيوندند، و اين باعث مي شود كه آنان از نظر اعتقادي بر يك ايده و عقيده باقي نمانند، ايمان آورند سپس كفر بورزند، دوباره ايمان آورند و باز كفر ورزند. آنان وقتي قدرت و شكوه ظاهري كفار توجه شان را جلب كرد به آنان تكيه نموده و طرح دوستي با آنان را مي ريزند و ديد و بازديدشان با آنان رو به فزوني مي نهد، اما در عين حال روابطشان را با اسلام نيز حفظ مي نمايند.

3. شبهه افكني: از ديگر ويژگي هاي اعتقادي جريان نفاق اقدام به ايجاد شك و شبهه براي تضعيف باورهاي ديني و اعتقادي مردم در لحظات حساس و بحراني بود. آنان بدين منظور شبهات متعددي را طراحي نموده بر سر زبان ها انداختند. نسبت فريب دادن به دين اسلام و شبهه بر حق نبودن آن از جمله شبهاتي بود كه در عصر رسالت به دين اسلام وارد ساختند.

در آستانه جنگ بدر عده اي از منافقان براي بازداشتن مسلمانان از شركت در جنگ، وعده هاي پيروزي خداوند به مسلمانان را پوشالي و فريب معرفي كردند.80

در جنگ خندق نيز همين شبهه را مطرح كردند و نسبت فريب به دين اسلام دادند; هنگام حفر خندق مسلمانان با صخره عظيمي روبرو شدند،... منافقان به مسلمانان مي گفتند: آيا از آرزوها و وعده هاي باطلي كه به شما مي دهد تعجب نمي كنيد، به شما مي گويد از مدينه قصرهاي حيره، مدائن و كسري را مي بيند و به زودي آن قصرها به دست شما فتح خواهد شد، در حالي كه شما خندق را حفر مي كنيد و قدرت نداريد خود را ظاهر سازيد.81

قرآن كريم نيز به اين ايجاد شبه منافقان اين گونه اشاره نموده است: (وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً.)(احزاب: 12)

شبهه اي بر حق نبودن دين اسلام از ديگر شبهاتي بود كه از سوي منافقان مطرح مي شد. هرگاه مسلمانان در جنگ ها شكست مي خوردند، يا عده اي به شهادت مي رسيدند و خساراتي بر مسلمانان وارد مي شد، منافقان اين شبهه را مطرح مي كردند.

منافقان در جنگ احد و پس از آن بيشترين تلاششان را براي القاي اين تفكر انحرافي به خرج دادند; پس از جنگ احد در حالي كه مسلمانان بر كشته هاي خويش مي گريستند، منافقان براي اينكه شك و ترديد را در دل مسلمانان نسبت به حقانيت مذهب و عقيده شان برانگيزند، همواره اين شعار را مطرح مي كردند كه اگر بر حق بوديم چرا كشته شديم و كشته داديم؟ ضرباتي كه در جنگ احد خورديم نشانه آن است كه دين ما برحق نيست!82 قرآن كريم به اين شبهه پراكني منافقان اين گونه اشاره نموده است: (يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الأَمْرِ شَيٌْ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا)(آل عمران: 154); مي گويند اگر بر حق بوديم، در اينجا كشته نمي شديم.

آنان همراه با يهوديان مدينه مي گفتند: اگر محمد نبي بود مغلوب نمي شد و اين گونه وي و يارانش دچار شكست نمي شدند; اگر با ما بودند اينگونه كشته نمي شدند.83

پى نوشت ها

1ـ عبدالرحمن خليل بن احمد فراهيدى، كتاب العين، قم، دارالهجرة، 1409، ج 5، ص 177.

2ـ ابن منظور، لسان العرب، قم، نشر أدب الحوزه، 1405 ق، ج 10، ص 358.

3ـ «النفق سر فى الارض له مخلص إلى مكان: نفق تونل و كانالى در زير زمين است كه راه خروج به يك مكان ديگر دارد.» (عبدالحمن خليل بن احمد فراهيدى، پيشين، ج 5، ص 177 / اسماعيل بن حماد جوهرى، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، بيروت، دارالعلم للملايين، 1407 ق. ج 4، ص 1560)

4ـ اسماعيل بن حماد جوهرى، پيشين، ج 4، ص 1560.

5ـ سيد عبدالله الجزائرى، التحفة السنية، (مخطوط)، ص 41.

6ـ محقق اردبيلى، زبدة البيان فى احكام القرآن، تهران، مكتبة المرتضوية لاحياء الاثارالجعفرية، ص 8.

7ـ محمدحسن نجفى، جواهرالكلام، تهران، دارالكتب الاسلامية، 1367، ج 6، ص 59.

8ـ مرتضى مطهرى، پانزده گفتار، تهران، صدرا، 1380، ص 124ـ126.

9ـ سيدمحمّد حسينى، دوچهرگان، قم، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، 1377، ص 109.

10ـ عبدالكريم نيرى بروجردى، قسمت هايى از اسلام شناسى تاريخى، ج 1، ص 69.

11ـ سيدمحمد حسينى، پيشين ص 102ـ104.

12ـ (و يقول الذين آمنوا لولا نزٌلت سوره محكمه و ذكر فيها القتال رأيت الذين فى قلوبهم مرض ينظرون اليك نظرالمغشى عليه من الموت فأولى لهم.)(محمّد: 20)

13ـ سيداحمد خاتمى، سيماى نفاق در قرآن، قم، شفق، 1379، ص 139.

14ـ (و اذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله لوٌو رئوسهم و رأيتهم يصدون و هم مستكبرون.) (منافقون: 5)

15ـ (و اذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا أنؤمن كما آمن السفهاء.)(بقره: 13)

16ـ نهج البلاغه، حكمت 179.

17ـ سيداحمد خاتمى، پيشين، 144ـ145.

18ـ محمد تميمى آمدى، غررالحكم و دررالكلم، حديث 8853.

19ـ (لهم قلوب لايفقهون بها ولهم اعين لا يبصرون بها ولهم آذان لايسمعون بها.)(اعراف: 179)

20ـ محمّدبن عمر واقدى، المغازى، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، 1409، ج 2، ص 588ـ589.

21ـ همان، ج 2، ص 589 / محمّدهادى يوسفى غروى، تاريخ تحقيقى اسلام، ترجمه حسينعلى عربى، قم، مؤسسه آموزشى وپژوهشى امام خمينى (ره)، 1382، ج 3، ص 320.

22ـ همان، ج 3، ص 320.

23ـ جعفر سبحانى، منشور جاويد، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، 1375، ج 4، ص 132 / سيداحمد خاتمى، پيشين، ص 142.

24ـ (يحسبون كل صيحة عليهم.) (منافقون: 4)

25ـ بقره: 17.

26ـ جعفر سبحانى، پيشين، ج 4، ص 133.

27ـ بقره: 19ـ20.

28ـ سيداحمد خاتمى، پيشين، ص 139.

29ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 67، ص 364.

30ـ جعفر سبحانى، پيشين، ج 4، ص 140.

31ـ (فإذا جاء الخوف رأيتهم.) (احزاب: 19)

32ـ برائت: 57.

33ـ (يحذر المنافقون ان تنزل عليهم سورة تنبئهم بمافى قلوبهم قل استهزئوا إن الله مخرج ما تحذرون.) (توبه: 64)

34ـ توبه: 56، 95 و 96.

35ـ (اتخذوا ايمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله فلهم عذاب مهين.)(مجادله: 16)

36ـ محمّدهادى يوسفى غروى، پيشين، ج 4، ص 516 به نقل از: تفسير عياشى، ج 2، ص 98ـ100.

37ـ عبدالملك بن هشام، السيرة النبوية، مصر، مطبعة مصطفى البانى، 1355، ج 3، ص 759.

38ـ عبدالملك بن هشام، السيرة النبوية، پيشين، ج 2، 701.

39ـ نور: 63.

40ـ سيداحمد خاتمى، پيشين، ص 81.

41 و 42ـ ابراهيم سالم، النفاق والمنافقون فى عهد رسول الله، مصر، 1367ق، ص 279.

43ـ عبدالملك بن هشام، پيشين، ج 4، ص 933.

44ـ (و منهم من يلمزك فى الصدقات فإن اعطوا منها رضوا وان لم يعطوا منها اذاهم يسخطون.) (توبه: 58)

45ـ نساء: 142.

46ـ عبدالامير قبلان، المنافقون فى القرآن، نجف مطبعة النعمان، 1308 ق، ص 10ـ11.

47ـ محمّدتقى مدرسى، لكى نواجه النفاق، تهران، دارمحبّى الحسين (ع)، 1378، ص 30ـ31.

48ـ بقره: 9.

49ـ (والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولياء بعض يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر.) (توبه: 71)

50ـ مرتضى مطهرى، پيشين، ص 121ـ122.

51ـ سيداحمد خاتمى، پيشين، ص 121.

52ـ ابن واضح يعقوبى، تاريخ اليعقوبى، بيروت، دارصادر، ج 2، ص 47.

53ـ سيداحمد خاتمى، پيشين، ص 128.

54ـ عبدالملك بن هشام، السيرة النبوية، ج 3، ص 764ـ 769. قرآن كريم در آيات 11 تا 16 سوره نور به ماجراى افك پرداخته است.

55ـ انعام: 68.

56ـ سيداحمد خاتمى، پيشين، ص 47ـ50.

57ـ (الذين يتخذون الكافرين أولياء من دون المؤمنين أيبتغون عندهم العزة فإن العزة لله جميعاً.) (نساء: 139)

58ـ (ولله العزة و لرسوله و للمؤمنين ولكن المنافقين لا يعلمون.)(منافقون: 8)

59ـ مائده: 137.

60ـ سيداحمد خاتمى، پيشين، ص 70ـ74.

61ـ بقره: 14.

62ـ نساء: 141.

63ـ ناصر مكارم شيرازى و ديگران، تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1363، ج 4، ص 174ـ175.

64ـ سيداحمد خاتمى، پيشين، ص 185.

65ـ (يحذر المنافقون أن تنزل عليهم سوره تنبئهم بما فى قلوبهم قل استهزئوا إن الله مخرج ماتحذرون.) (توبه: 64)

66ـ توبه: 61.

67ـ بقره: 13.

68ـ عبدالملك بن هشام، پيشين، ج 1، ص 374ـ375.

69ـ محمّدبن يوسف الصالحى الشامى، سبل الهدى والرشاد فى سيرة خيرالعباد، بيروت، دارالكتب العلميه، 1414، ج5، ص435.

70ـ (الذين يلمزون المطوعين من المؤمنين فى الصدقات والذين لايجدون إلا جهدهم فيسخرون منهم سخرالله منهم ولهم عذاب اليم) (توبه: 76)

71ـ (إن تمسسكم حسنه تسؤهم وإن تصبكم سيئه يفرحوابها.)(آل عمران: 120)

72ـ (و إن منكم ليبطٌئنٌ فإن أصابتكم مصيبه قال قد أنعم الله على إذلم أكن معهم شهيدا) (نساء: 72)

73ـ جعفر مرتضى عاملى، الصحيح من سيرة نبى الاعظم، بيروت، دارالهادى و دارالسيرة، 1415، ج 6، ص 122.

74ـ محمّدهادى يوسفى غروى، پيشين، ج 3، ص 118.

75ـ (و إذا قيل لهم لاتفسدوا فى الارض قالوا انما نحن مصلحون، ألا إنهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون) (بقره: 11ـ12)

76ـ در حديثى از رسول گرامى اسلام(صلى الله عليه وآله) پيمان شكنى يكى از علائم نفاق برشمرده شده است: «اربع من كن فيه كان منافقاً ... اذاحدث كذب و اذا وعد أخلف و إذا عاهد غدروإذا خصم فجر.» (ابوبكر فريابى، صفة النفاق و ذم المنافقين، ص 30)

77ـ بقره: 8.

78ـ (ذلك بأنهم آمنوا ثم كفروا فطبع على قلوبهم فهم لايفقهون.)(منافقون: 3)

79ـ (إن الذين آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا لم يكن الله ليغفرهم ولاليهدهم سبيلا.) (نساء: 137) / (إن الذين كفروا بعد ايمانهم ثم ازدادوا كفرا لن تقبل توبتهم وأولئك هم الضالون.) (آل عمران: 90)

80ـ محمدهادى يوسفى غروى، پيشين، ج 2، ص 133.

81 و 82ـ محمّدبن جرير طبرى، تاريخ الطبرى، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ج 2، ص 368 / ص 179.

83ـ محمّدهادى يوسفى غروى، موسوعة التاريخ الاسلامى، قم، مجمع الفكر الاسلامى، 1417، ج 2، ص 366.